

## متافیزیک «قطب چپ»

### مقدمه:

خیزش دی ماه ۱۳۹۶/ژانویه ۲۰۱۸ توده‌های خشم‌گین و جان‌به‌لب‌رسیده در بیش از صد شهر بزرگ و کوچک کشور علیه فسادهای گسترده و اختلاس‌ها و دزدی‌های نجومی اشرافیت غارتگر و پلید حاکم بر شریان‌های اقتصادی و سیاسی کشور، و نیز علیه کلیه باندها و جناح‌های فرمایشی و سنتی رژیم، تحرکی را در مجموعه نیروهای اپوزیسیون خارج و منتقدان داخل کشور پدید آورد؛ امری کاملاً طبیعی و به فراخور کاریری که این جریان‌ها و گرایش‌ها، اعم از چپ و راست و میانه، برای خود قائل بودند. در این نوشته می‌کوشیم تأثیر این رویداد تاریخی و خصلت‌نما بر اپوزیسیون چپ و رادیکال و به‌طور کلی رابطه‌ی میان این دو نوع از کنش‌گری یعنی جنبش خودانگیخته در مقیاس توده‌ای و سراسری و مقوله سازمان و حزب سیاسی را مورد بررسی قرار دهیم و این استنتاج عمومی را به دست دهیم که جنبش شورایی و مبارزه برای به پیش راندن گفتمان شورایی در پرتو نگره سوسیالیستی به‌طور واقعی با چه موانع و پیش‌فرض‌هایی بایستی دست و پنجه نرم کند تا بتواند به صورت حقیقی و ریشه‌ای امر ساختار مناسب شورایی را در میان کارگران و متحدان طبیعی وی ترویج، تبلیغ و عملی سازد.

### تحرک سازمان‌ها و احزاب چپ ایرانی در خارج:

رویدادهای دی ماه ۱۳۹۶ تحرک قابل ملاحظه‌ای را در اپوزیسیون خارج کشور پدید آورد که نیروها و نهاد و احزاب و سازمان‌های چپ و کمونیست نیز طبعاً از آن برکنار نماندند و به صورت‌های مختلف کوشیدند با این جنبش همراهی و در انعکاس اخبار، تجزیه و تحلیل آن و البته جلب حمایت سازمان‌های اتحادیه‌ای و سیاسی و برخی نهادهای دیپلماتیک تلاش ورزند. در این جا غرض یادآوری این اقدامات نیست؛ بلکه بیان این موضوع است که این تلاش‌ها با چه ظرفیتی انجام گرفت و عکس‌العمل ویژه‌ای که این نیروها در هفته‌ها و ماه‌های پس از آن دنبال کردند چه جایگاهی در مجموعه فعالیت‌های اپوزیسیون چپ به خود اختصاص می‌دهد و آیا این فعالیت‌ها احیاناً واجد چه نوآوری و تجدید نظری از سوی آنان است.

تحرک سازمان‌ها و احزاب چپ ایرانی در خارج از دامنش و فرایند عمومی تأثیر گرفته است:

اول خود خیزش عمومی مردم و سر برآوردن ده‌ها سخن‌گو و فعال کارگری و مدنی که با اعلام علنی کیفرخواست علیه فساد و بی‌کفایتی مدیران و وابستگان رژیم در بنگاه‌ها و واحدهای وابسته و عرضه مطالبات ابتدایی و اصلی معترضان، مال‌باخته‌گان، حقوق‌های ماه‌ها پرداخت نشده، کارخانه‌های به‌عمد به تعطیلی و ورشکستگی کشانده شده و ده‌ها خواسته‌دیگر، عملاً مسأله‌شوراهای خودگردان را در این بنگاه‌ها به‌عنوان راه‌حلی رادیکال طرح کردند، مهم‌ترین عامل به حرکت درآمدن اپوزیسیون چپ در خارج شد. بعداً ما به این مسأله خواهیم پرداخت که این تحرک از چه کیفیتی برخوردار بود. در بخش مهمی از مبارزات پرشور و درس‌آموز در واحدهای بزرگ اقتصادی به پدیده‌ی خصوصی‌سازی بنگاه‌های اقتصادی کشور اعتراض می‌شود که طی آن چوب‌حراج به ثروت‌ها و دارایی‌های ملی که در چارچوب دولت بورژوایی مطابق قوانین و عرف‌های سیاست صدساله اخیر جزء بخش عمومی اقتصاد متحول صنعت، خدمات و کشاورزی در ایران و بسیاری از کشورهای توسعه‌نیافته محسوب می‌گردد، زده می‌شود. این بخش بزرگ از اقتصاد که نزدیک ۷۰٪ اقتصاد کشور و بهمین میزان سهم در تولید ناخالص داخلی دارد، از ابتدای دهه ۹۰/دهه دوم میلادی

به شدت تحت روند «خصولتی سازی» قرار گرفت؛ به طوری که هم اکنون با انواع قانون شکنی ها، دور زدن ها، زد و بندها و در غیاب هرگونه کنترل و ضابطه قانونی و ناظران بی طرف و مهمتر از همه در غیاب مطلق کارکنان همان بنگاه ها و موسساتی که هستی و عمر و نیروی کار خود را در برپایی و رشد و اعتلای این واحدها طی دهه های متوالی رنج و کار در آن ها صرف کردند، در یک پروسه سلب مالکیت و خلع ید به افراد بی صلاحیت فاقد سرمایه و صرفاً در چهارچوب های اعتباری بسیار ضعیف، مشکوک، کلاهبردارانه و دزدی آشکار انتقال می دهند.

افشاگری های گسترده رسانه های جمعی و شبکه های اجتماعی طی چند سال گذشته تاثیر درجه اول را در برخاستن کوس رسوایی عوامل و آمران این کارکردها و اعمال راهزنانه که مورد حمایت باند فاسد بیت رهبری و نهادهای امنیتی نزدیک به آن و تاریک خانه های فکری و دسیسه چینی در سپاه پاسداران، شورای عالی امنیت ملی و الیگارشی روحانیت مستقر در قم و مجلس خبرگان و مجمع تشخیص و صدها مرکز ریز و درشت دیگر را به صدا درآورد. این نهاد ها و بنگاه ها و مجتمع ها و مرکز ها که بسیاری از آن ها فقط بر روی کاغذ واقعیت دارند و از همین طریق و به نام فعالیت تبلیغی و فرهنگی سالانه هزاران میلیارد از دارایی و دسترنج کارگران و زحمتکشان و رانت های بی پایان نفتی سهم شیری می گیرند اما کاری جز ثروت اندوزی، دزدی، انتقال پول به خارج و ایجاد صدها بیزینس در خارج مرزهای کشور نیست؛ آری در پرتو این افشاگری ها افشا و رسوا گردیدند و این روند آگاهی بخشی بر متن فقر و فلاکت توده ها پایه و مایه و به اصطلاح مایع سوخت و باروت انفجاری دی ماه ۹۶ را ایجاد کرد.

کارنامه چپ در چنین کارزاری بسیار اندک بود؛ و دستمایه کاری آن بس فقیرانه و بی آوازه بود. ما مشاهده می کردیم که نیروی چپ حتی از داشتن خبرنگار و گزارشگر در متن این اعتراضات تقریباً محروم بود. وجود صدها شبکه اجتماعی اعم از فیسبوک، تلگرام، واتساپ، سایت ها و تلویزیون های اینستاگرامی و ماهواره ای که عمدتاً به نیروهای راست و میانه متعلق بود و نیز تشکل های کارگری و مدنی عامل گزارش های دسته اول و اصیل از مبارزات و تشکل یابی این اعتراضات و رویداد های بعدی بودند. شمار اندک بازدید کننده از منابع خبری چپ در قبال با شمار بسیار افزون تر بازدید کننده از منابع و مراجع اطلاع رسانی اپوزیسیون راست و میانه و مستقل نشانه آشکار این دور افتادگی و حاشیه نشینی گرایش چپ در جامعه و در دوران تلاطم های دم افزون اجتماعی و سیاسی می باشد.

دومین عامل و انگیزاننده اپوزیسیون چپ به طور کلی و در موقعیت تازه ایجاد شده به طور اخص وجود سنت انقلابی چپ در مبارزه علیه رژیم های دیکتاتوری و استبدادی حاکم بر ایران در دوران معاصر است که خودویژگی خویش را نیز به همراه دارد. این وضعیت خود را به صورت های مختلف در خصلت و روش مبارزاتی، سبک کار و نوع سازمان دهی و حتی دیدگاه های فلسفی و عقیدتی وی پدیدار و ماندگار ساخته است. مبارزه مخفی و زیر زمینی در دوره های دیرمان خفقان و سرکوب حداقل دو خصلت ضروری و الزامی را به چپ ایران بخشیده است. اول مخفی و زیرزمینی ماندن اشکال سازمانی و تشکیلاتی که فقط می توانست در درجه اول به حفظ خود از یورش های پلیس سیاسی توجه کند و دوم محدود ماندن کنش گران و اعضا و فعالان این گرایش در میان عناصر جداسده از محیط کار و زیست. نتیجه مستقیم این وضعیت محدود ماندن فعالان به روشنفکران و دانشجویان و به طور کلی خصلت بندی ایدئولوژیک سازمان و نوع مبارزه و پرسوناژ اعضا و هواداران است. مشی چریکی و پدیده فدائیسیم یکی از اشکال عمده این وضعیت در دهه چهل و پنجاه ایران بوده است. پس از قیام ۵۷ به این سو، همین خصلت بندی به صورت بالیده تر و بسیار فرمال و به روز شده هم چنان در اردوگاه چپ و در درونی ترین و اصلی ترین بنیان های آن به زندگی خود ادامه می دهد. ما در مقاله «سکتاریسم: بنیان ها و نمودها» (۲۰۱۷) این مبانی را به طور فشرده اما مقنع و منسجم برشمرده و مستدل ساخته ایم و هنوز بر این

باوریم که می توان هر شکلی از مبارزه را برگزید و از هر اتحاد عمل رادیکال و ضروری استقبال کرد؛ اما اگر با بیماری مزمن و ریشه دار فرقه گرایی و ساختارهای کهنه و تجربه شده پیشین تسویه حساب نکنیم، قادر به هیچ گونه فراروی و بیرون شدن از تنگنای کنونی حاکم بر چپ و سوسیالیسم در ایران نیستیم. در دنباله ما به این عارضه از پرسپکتیو تازه ای استفاده کرده ایم که می تواند به عنوان یکی از استنتاج های نظری مقاله یادشده محسوب گردد. در بحث «ساختار جنبش شورایی» و نیز بحث «جنبش خودانگیخته و سازمان» امیدواریم بتوانیم از نزدیک و به طور دلخواه این جنبه ها و حلقه های تکمیلی را، که در چارچوب نقد و ارزیابی جنبش چپ و کمونیستی ایران قرار می گیرد، در اختیار همگامان و مبارزان جنبش کارگری در داخل و خارج قرار دهیم.

## پاشنه آشیل قطب چپ یا دیالکتیک وحدت و افتراق:

تحولات یاد شده در سطح جامعه و نیز در داخل اردوگاه چپ، بحث اتحاد عمل و نزدیکی میان نیروهای چپ را این بار نیز سیر وقایع بر این احزاب و سازمان ها تحمیل کرد و ضرورت خود را حداقل تا جایی که آنان خود را در سیر رویدادها مسئول و موثر می دانند، به پیش کشید. بنابراین یکبار دیگر ضروری است که این سؤال انتقادی و کنترل کننده را به مطرح کنیم که چرا احزاب و سازمان های چپ و کمونیستی به تناوب و در دوره های معینی از ضرورت وحدت و اتحاد عمل و ایجاد قطب چپ و آلترناتیو واحد سوسیالیستی سخن می گویند و در برخی موقعیت ها و به صورت های نسبتاً یکسان و تکراری گام هایی ابتدایی نیز در این راستا بر می دارند؛ و چرا این گام ها علیرغم تمام تمهیدات و بحث های طولانی و تجربه های مکرر و پیشین نافرجام و موقتی است. بی آن که این عوامل را به ترتیب اهمیت مورد توجه قرار دهیم می توان از طریق گفتمان های این گرایشها و نیز عامل های جانبی که در سخنانشان نیامده است محورهای زیر را مشاهده کرد:

یکم. ناکارآمدی و ناتوانی در تحقق نسبی هدف ها و برنامه هایی که در صدر پایه گذاری این تشکل ها در نظر گرفته شده است. مثلاً آنها متوجه می شوند که پس از سال ها نه تنها در سیر مبارزات کارگران نقش چندانی ایفا نکرده و در جذب کارگران پیش رو- بنا به تعریف- موفق نبوده اند بلکه به سبب دلسردی و ناامیدی و نارضایتی شمار زیادی از اعضا و هواداران هر یک از این حزب ها و سازمان های مزبور، با ریزش دائمی مواجه هستند. به علاوه و مهملک تر از این روند با انشقاق ها و انشعاب های دائمی و تقسیم سلولی از درون یک تشکیلات، تشکل های دیگری با اختلافات کم یا زیاد سیاسی و تشکیلاتی زاده می شوند.

دوم. فشار از پایین از سوی بدنه سازمانی که به طور واقعی تر و نزدیک تر با عرصه های زیست و کار مواجه هستند آن ناکارآمدی و ناتوانی حزب متبوع خود را در عمل مشاهده می کنند و بر تشکیلات فشار می آورند که راهی برای این مشکل بیابند. اتحاد عمل، همکاری و همراهی های خود انگیخته نیمه نقشه و موقتی و جزئی و خرده کارانه حاصل این فشارها می باشد

سوم. تحرک محافل، احزاب و بلوک بندی های بورژوایی و خرده بورژوایی در اپوزیسیون و نقش آفرینی آنان در گذشته و نیز پوشش گسترده تریبون های جریان غالب و انحصارات مدیایی، و بنابراین اقبال عمومی نسبت به آنها، چپ و کمونیست ها را نسبت به آینده خود نگران و حساس می سازد. بنابراین آنها نیز می کشند در عرصه ها و میدان های مانور خود همین جهت گیری ها و کوشش ها را دنبال نمایند تا در رقابت های جاری و آینده سهم گیری کنند. نتیجه این فرایند چیزی بیشتر از آنچه که در بند دوم و در تحت فشار بدنه سازمانی دنبال شد، به دلایل گوناگون، فرا یافت نمی شود: در این مسابقه نابرابر آنها از احزاب بورژوایی عقب می مانند و شکاف بین آنها و توده های کارگر و زحمتکش به سبب افزایش اعتبار و وزن احزاب بورژوایی و پوپولیستی در میان مردم افزون تر می گردد؛ و در نهایت غیرقابل برگشت می شود.

## «چه باید کرد»های چپ:

اکنون بپردازیم به چه باید کرد هایی که در طی سه چهار دهه اخیر به ویژه در دهه نود/ دهه دوم میلادی به این سو از سوی مجموعه فعالین و گرایش ها و احزاب چپ و کمونیست عرضه گردیده است. در اینجا مجال بررسی این کارنامه و مراحل و برش های تاریخی و تجربه های نه چندان شورانگیزی که این پروژه ها دنبال کردند نیست و علیرغم ضرورت این بررسی انتقادی، جای آن در میان ادبیات و گفتمان چپ کاملاً خالی و غایب است. این هم خود نشانه ای از عدم پیگیری، عدم جدی بودن پروژه ها و بی مسئولیتی و بی پرنسیبی فعالین و مبتکران و صحنه گردان های این کارزار هاست.

در اینجا بنا به هدف های محدود، مشخص و روزآمد این نوشته می کوشیم الگوی عمومی پیش فرض ها، ویژگی رفتاری و رفتار جمعی این رهبران و مدعیان رهبری جنبش کارگری و کمونیستی را دریافت و در خطوط اساسی آشکارسازیم و در حین این بررسی نارسایی و ناکارآمدی الگو را نیز خاطرنشان کنیم.

گرایشهای نسبتاً متفاوت سیاسی که حتی می توان بر اساس مقوله ای به نام سنت های سازمانی و الگوها و سرمشق های تاریخی و صورت های تحولی آنها را از یکدیگر تمیز داد و دیوارهای سازمانی آنها را به نحوی توجیه کرد؛ در یک بینش و انگاره پنهان و پیش فرض ایدئولوژیک - تئوریک مشترک هستند که خود مدتهاست برای تبلیغ، ترویج و ارزیابی از تحول و بازدهی آن انگاره، تلاشی به عمل نمی آورند؛ به ویژه آن که در سال های اخیر به دلایل گوناگون چندان ذکری هم از آن به میان نمی آورند.

این پیش فرض و انگاره ای هم اکنون پنهان عبارت است از تلاش برای برپایی و تحقق تشکیلاتی واحد و سراسری و بی بدیل متشکل از پیشروان طبقه اعم از کارگران کمونیست و فعالان غیر کارگر که به امر سوسیالیسم و رهایی تاریخی طبقه معتقد هستند؛ که مورد اخیر عمدتاً به رده ای اجتماعی مربوط می گردد به نام روشنفکر انقلابی. این تشکیلات قرار است به نام حزب کمونیست و حزب واحد طبقه کارگر امر هدایت و رهبری و سازماندهی کارگران را در انقلاب آینده - اعم از اینکه این انقلاب را چگونه و با چه ماهیتی در نظر بگیریم - به عهده داشته باشد این حزب آشکارا نخبه گرا از کمینه ای فشرده، پیشتاز و در شرایط جامعه ای با درجه ای پایین از توسعه سیاسی و اقتصادی و اجتماعی مانند ایران، مخفی و زیرزمینی، برخوردار است که بایستی بتواند فعالان کارگری را در مبارزات جاری و خودانگیخته رهبری نماید و شرایط را در بر آمد انقلابی احتمالی تحت کنترل و اتوریته و هژمونی خود قرار دهد. «هسته های مخفی»، واحد پایه حزبی در تشکیلات نامبرده به حساب می آیند.

در وضعیت نیروهای چپ رادیکال در موقعیت پس از دی ماه ۹۶ می توان به روشنی مشاهده کرد که همین رویگرد و گفتمان و اتوپی کماکان در میان تشکل های مزبور از این سو به آن سو مبادله و سبک و سنگین می شود؛ اما در اصل موضوع راهبرد تازه ای رخ نمی دهد و چیز تازه ای خلق نمی شود. به اصطلاح در بر روی همان پاشنه می چرخد و حرف تازه ای - چه رسد به تاکتیک و پراتیک تازه و نوشونده ای - چهره نمی گشاید. بیابید یک بار دیگر این گفتمان را به نقد کشیم و مورد ارزیابی قرار دهیم.

به طور فشرده تا همینجا ما با تناقضی در این گزاره مواجه می شویم؛ به این ترتیب که در شرایط افت و رکود جامعه و جنبش کارگری یا به طور کلی در شرایط غیر انقلابی و پیشا انقلابی زمانی که کارگران نیاز به چنین تشکیلات و یاری رسانی هستند به سبب اوضاع و احوالی که رژیم های ضد کارگری و استبدادی بر جامعه و به ویژه بر بخش کارگری مسلط می کنند، امکان نفوذ، رشد و گسترش چنین حزب و سازمانی در میان کارگران وجود ندارد. بنابراین کارگران مبارزه خود را به طور پراکنده عمدتاً صنفی با هدف های بسیار فوری و عمومی و مشترک که مورد توجه همه کارگران یک بنگاه اقتصادی، یک رشته تولیدی و یا حتی یک کارگاه

کوچک باشد امر اعتراض و اعتصاب را به پیش برند. تحول این مبارزه به مراحل بالا تر و گسترده تر البته نشدنی نیست، و با تجربه و پیگیری و رشد آگاهی طبقاتی و فنی در میان کارگران در بخش های مختلف صنعت و خدمات و کشاورزی و غیره مرتبط و مشروط می گردد.

در شرایط بحران اقتصادی و سیاسی آنگاه که وضعیت و موقعیت انقلابی در سراسر جامعه و نه فقط در میان کارگران گسترش می یابد امر خود سازماندهی کارگری، کنترل کارگری، شوراها و تشکل هایی که در خوردن پاسخگویی به مبارزات تند و رادیکال هستند، تمام کوشش فعالان و نمایندگان ده ها و صدها محفل کارگری صرف برپایی تحرک و خود سازماندهی همین ارگان های کنترل مستقیم کارگری و به ویژه شوراها می گردد. در تحول انقلابی، کارگران با تشکل یابی و اعتبار بخشی به و اقبال از همین شوراها احتمالاً می کوشند که در عرصه سیاست نیز مداخله کنند؛ و یا اگر مشخص تر بگوییم، جهت مبارزات کارگران با صراحت و برندگی و قاطعیت بیشتر - احتمالاً پیش و بیش از هر طبقه و گروه اجتماعی دیگر - برای از میان بردن نظم کهنه و برقراری حاکمیت مستقل و مستقیم و بی واسطه کارگران و زحمتکشان - که ما می توانیم آن را به عنوان کلی حکومت کارگری یا حتی دولت کارگری در نظر بگیریم - به کار می افتد و در این راه مبارزات خود را از صحنه کارخانه به خیابان ها می کشاند و در اوضاع و احوال معین به جنگ مستقیم با ارگان ها و دستگاه های سرکوب بورژوازی و هم دستان و مزدورانش در همه اشکال خود می پردازد. در این مرحله کارگران با یاری و اتحاد طبقات اجتماعی دیگر در موقعیتی قرار می گیرند که بتوانند رژیم حاکم را سرنگون سازند. در این وضعیت برای طبقه کارگر هیچ چیز مهم تر از تشکیل حکومت و دولت کارگری به تنهایی و یا با ائتلاف و اتحاد با احزاب و نیروهای غیر کارگری نیست. در این صورت آنچه برای کمونیست ها - کارگران کمونیست و کمونیست های غیر کارگر - در دستور کار قرار می گیرد به دست گرفتن قدرت، آمریت و سرکردگی توسط مجموعه سازمانهای صنفی، اقتصادی و حرفه ای است که از صفوف میلیونی طبقه کارگر تشکیل گردیده اند. شوراها طبعاً عالی ترین شکل سازمانی و تشکل یابی کارگران در این مرحله و مرحله ها و وضعیت های پیشرفته تر و حساس تر آینده می باشد.

در این شرایط احزاب کمونیستی که پیشترها تشکیل گردیده اند فقط می توانند به چنین پروسه ای یاری رسانند، نه این که جایگزین آنها گردند. بنابراین در این وضعیت نیز حزب در درجه دوم و سوم اهمیت در روند مبارزه طبقاتی قرار می گیرند و امر روزمره و فوری آنها فقط می تواند به عنوان کاتالیزور و تسهیل کننده تحول فوق قرار گیرند و نه اینکه خود بر ساز و کار و ترتیبات دیگری که خارج از امر ساماندهی و سازمان یابی کارگران در شوراهای کارگری - و نیز البته تشکل های جانبی و پشتیبان این شوراها - باشد، تکیه نمایند.

نتیجه ای که از مقایسه این دو وضعیت به دست داده می شود از این قرار است:

هنگامی که کارگران به این حزب نیاز دارند آن را در دسترس ندارند و هنگامی که خود در شرایط انقلابی و در ادامه تجربه ها و مبارزات طولانی پیشین دست به کار مبارزه آشکار طبقاتی برای به زیر کشیدن حاکمیت بورژوازی و همدستانش می شود دیگر چندان نیازی به حزب ندارند!

**تناقض حزب طبقه و حکومت/دولت کارگری(شورایی):**

جمع بندی نهایی را ما با تأکید بر تناقضی که میان حزب طبقه و ملزومات و مقتضیات دوران رکود و برآمد توده ای و جنبش کارگری با اهمیت یافته ایم به قرار زیر تر از بندی می کنیم:

در دوره ی رکود که حزب و تشکیلات سراسری و قدرتمند ضروری و مورد نیاز است چاره ای جز مخفی کاری، پنهان کاری و فعالیت زیرزمینی ندارد؛ پس رشد و توسعه آن به هیچ وجه درخور نیازهای پراتیکی و تبلیغی و فرآیند مبارزات روزانه کارگران نیست. شمار آن به نسبت شمار کارگران مبارز و فعال و اعتراضات توده ای یک از هزار است.

در دوره ی برآمد توده ای که رهبران اصیل و واقعی و بلاکشیده این جنبش سرافرازانه پرچم تشکیلات مستقل کارگری و سخن وری و مبارزه ی مستقل و پرشمار کارگری و توده ای را برمی افرازند و خود را به شکل های مختلف و ابتکار عمل های خلاق و منعطف سازمان می دهند، شوراها سربرمی کشند؛ که خود عالی ترین تمرکز و ارگان جنبش کارگری و توده ای و پایه اصلی و ستون واقعی حکومت کارگری و جمهوری انقلابی و دموکراتیک دوران قدرت دوگانه و از پای درآوردن و سرکوب قطعی بورژوازی و همه ی دستگاه های ستم گری و طبقاتی آن است. در این حالت و درغیاب «حزب واحد» و رهبران احتمالی آن که در کمیته مرکزی ها به صورت مادام العمر جا خوش کرده اند، این فعالان جنبش کارگری و جنبش های اجتماعی دیگر هستند که بنا به ضرورت یا مرگ یا زندگی همواره و به طور روزانه با دشمنان طبقاتی از نزدیک دست و پنجه نرم کرده اند؛ و در این راه دشمنان طبقاتی چه بسیار قربانی از میان یاران و هم طبقه ای های او ر بوده اند.

حزب محصول سربازگیری و صف بندی و ساختمان در بیرون طبقه است. در شرایط چهل ساله حاصل از سرکوب ددمنشانه رژیم تبهکار جمهوری اسامی، این دسته از فعالیت ها اساسا در بیرون جامعه ایران انجام شده و به خارج کشور منتقل گردیده است. از این رو احزاب و تشکل های مزبور، مصداق واقعی و بی کم و کاست حزب های روشنفکری، غیرکارگری و فعالین سیاسی بی طبقه هستند. این حقیقت به معنای محکوم کردن و یا حتی انتقاد از این فعالان صادق دوستدار طبقه نیست. ما به طور اصولی و قاطع، استبداد و دیکتاتوری حاکم برکشور را که منتقدان، معترضان و مبارزان را از عرصه ی کنش گری اجتماعی و مدنی باز می دارند، محکوم می کنیم. بی تردید آنان را مسئول این ستم گری ها و پایمالی حقوق انسانی به طور کلی می دانیم و در این میانه بی شک دیر یا زود عاملان و آمران این ستم کاری ها و غارتگری ها در دادگاه های مردمی و انقلابی به کیفر اعمال مجرمانه و جنایت بارشان بنا به حکم خلل ناپذیر همه ی انقلاب ها، رسیدگی خواهد شد. «سقوط بورژوازی و پیروزی پرولتاریا به یک اندازه ناگزیر است.» (مانیفست)

اما روشن است که با محکوم کردن یک جانبه رژیم سرمایه داری و ضد بشری جمهوری اسلامی، مسئولیت این رده اجتماعی که سالهاست تحت عنوان «جنبش کمونیستی» خود را از نیروهای بیرون از خود متمایز می کند، فراموش نمی شود و گفتمان و دیدگاه آنان از بررسی انتقادی و ارزیابی تاریخی برکنار نمی ماند.

کاوه دادگری

۲۵/۰۵/۱۹۰۲۰۴ (۴ خرداد ۱۳۹۸)

Kavedadgari@gmail.com